

تقریر درس خارج اصول فقه آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام محمد علی زحمت کش	جلسه	۱۶	تاریخ	۱۴۰۴/۰۷/۲۳
عنوان ۱	خبر واحد				
عنوان ۲	حدود حجیت خبر واحد				
عنوان ۳	مبحث سوم: اخبار از موضوعات				
عنوان ۴	بررسی دلیل اول: سیره				
عنوان ۵	استدلال به سیره عقلاییه				
عنوان ۶	اشکالات بر استدلال به سیره عقلاییه				
عنوان ۷	اشکال صغروی: وجود رادع				
عنوان ۸	بررسی رادع خاص				

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ»

چکیده

این درس به ادامه بررسی روایات خاصه اختصاص داشت که به عنوان رادع از سیره عقلاییه بر حجیت خبر واحد در موضوعات، مورد استناد قرار می گیرند:

۱. روایت شهادت «ام ولد» بر رضاع: در این روایت، امام علیه السلام صراحتاً از پذیرش سخن یک ام ولد راستگو که مدعی شیر دادن به فرزند صاحبش بود، نهی فرمودند. بخش قابل توجهی از بحث به تحلیل دقیق و فنی سند این روایت و بررسی تعارض جرح و تعدیل در رجال آن و مبانی علم رجال در این زمینه اختصاص یافت.

۲. مرسله ابن بکیر: این روایت نیز با مضمونی مشابه، شهادت یک زن بر وقوع رضاع را مشروط به وجود شاهد دیگر دانسته و در غیر این صورت، آن را غیر قابل تصدیق می خواند.

۳. روایت شهادت زن در حال احتضار: در این صحیح، امام علیه السلام شهادت زن واحد را تنها در دو مورد بسیار خاص (ولادت و بکارت) نافذ دانسته و در سایر موضوعات رد می کنند.

۴. روایات عدم پذیرش شهادت زن در نکاح به تنهایی و در طلاق: این روایات می فرمایند شهادت زنان در نکاح اگر مردی همراهشان باشد قبول می شود، معنایش این است که شهادت آن یک مرد به تنهایی، برای اثبات نکاح کفایت نمی کند.

۵. روایت عدم کفایت اذان مؤذن: در این روایت که سند آن مرسل و ضعیف است، امام علیه السلام گمان حاصل از اذان را کافی ندانسته و شرط صحّت نماز را «علم» به طلوع فجر قرار داده‌اند. در پاسخ به این استدلال، گفته شد که در این روایات بنا به دلایلی، احتمال وجود دارد نهی امام، ناظر به خصوص این مورد مشکوک بوده است، نه رد یک قاعده کلی. بنابراین، استدلال به این روایت برای ردع از سیره، ضعیف است.
۶. روایت اخبار از طلاق یا موت زوج: در این روایت امام علیه السلام برای اثبات طلاق یا وفات شوهر پس از گذشت زمان، شهادت دو شاهد عادل را شرط لازم برای عدم لزوم عده دانستند. این شرط، به وضوح نشان می‌دهد که خبر یک شاهد عادل به تنهایی برای اثبات چنین موضوعاتی کافی و حجت نیست.



مرور درس پیشین

در جلسات گذشته، چند روایت از روایات خاصه دال بر عدم حجیت خبر ثقه در موضوع را بیان کردیم. ابتدا به آن خبری که به طور کلی از حجیت خبر ثقه در موضوعات ردع می‌کرد، یعنی خبر مسعدة بن صدقة، پرداخته شد. سپس گفته شد که به اخبار خاصه می‌پردازیم؛ اخباری که در موارد خاص وارد شده‌اند و دلالت دارند بر اینکه خبر ثقه در آن موضوع خاص، حجت نیست.

چند خبر را بیان کردیم: خبر اول درباره «جُبْن» (پنیر) بود که در آن شک شود «أَنْ فِيهِ مَيْتَةٌ». یا روایات دوم و سوم، مربوط به ماجرای آن متوفایی است که از دنیا رفت و غلامی به جا گذاشت و یکی از ورثه‌اش شهادت داد که او آزاد است («مَاتَ وَ تَرَكَ غُلَامًا فَشَهِدَ بَعْضُ وَرَثَتِهِ أَنَّهُ حُرٌّ»). مضمون این روایات این بود که آن عبد، نسبت به سهم خود شاهد، عتق می‌شود، ولی نسبت به سایر سهام ورثه، عتق نمی‌شود و باید برای باقی ورثه استسعاء کند («يُسْتَسْعَى الْعَبْدُ فِي نَصِيبِ الْبَاقِينَ»؛ یعنی باید کار کند و از طریق کار کردن، سهم بقیه ورثه را بپردازد. این حکم نشان دهنده آن بود که شهادت آن وارث - که «مرضی» و «ثقه» هم بود و شهادت داده بود که متوفی، آن عبد را عتق کرده است - نافذ و حجت نیست؛ زیرا اگر شهادت او نافذ بود، دیگر لازم نبود که حکم به استسعاء در سهم باقی ورثه داده شود. اینها روایاتی بود که مورد بررسی قرار گرفت.

روایت چهارم

روایت دیگری که در این زمینه وجود دارد، درباره عدم نفوذ «شهادت نساء» (شهادت زنان) است. مفاد این روایات آن است که شهادت زن، حتی اگر مورد اعتماد هم باشد، پذیرفته نمی‌شود. این نشان می‌دهد که خبر ثقه در این موضوعات، با اینکه از شخص ثقه است، قابل اعتماد و حجت نیست.

البته باید توجه داشت که این بحث، در غیر از باب «مرافعات» (دعای قضایی) است. در باب مرافعات، شهادت زن شأن خاصی دارد و در بعضی موارد، مانند شهادت یک مرد و دو زن، پذیرفته می‌شود. بحث فعلی، در شهادت در غیر مرافعات، یعنی در امور و موضوعات دیگر است.

مرحوم کلینی روایت می‌کند:

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ خَدَّاشٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْخَثْعَمِيِّ قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام عَنْ أُمِّ وَلَدٍ لِي صَدُوقٍ زَعَمَتْ أَنَّهَا أَرْضَعَتْ جَارِيَةً لِي أَصَدَّقُهَا؟ قَالَ: لَا؛

صالح بن عبدالله خثعمی از امام کاظم علیه السلام سؤال می کند: من ام ولدی (کنیزی که از من فرزنددار شده) دارم که بسیار راستگو است. او ادعا می کند که دختر بچه مرا شیر داده است. آیا سخن او را تصدیق کنم؟ حضرت فرمودند: «خیر».

با اینکه آن زن، صدوق و راستگوست، امام از پذیرش خبر او نهی فرمودند. از این امر فهمیده می شود که خبر واحد ثقه در این موضوع حجت نیست.

بررسی سندی روایت

این روایت از لحاظ سندی دارای اشکال است: سلمة بن الخطاب: در میان راویان، توثیقی ندارد. عبدالله بن خدّاش: درباره او تعارض میان توثیق کشی و قدح نجاشی وجود دارد. از طرفی، مرحوم کشی او را صالح و ثقه می داند؛ ولی مرحوم نجاشی او را «ضعیف جداً» می شمارد؛ لذا به دلیل وجود این تعارض، وثاقت او ثابت نشده است.

پرسشگر: ...

استاد: این یک مبنای کلی در موارد تعارض بین توثیق و قدح است و اختصاصی به نجاشی و کشی ندارد. هنگامی که یک کارشناس علم رجال، شخصی را توثیق می کند و دیگری او را تضعیف می نماید - در حالی که هر دو اهل خبره هستند و کلامشان معتبر است - برخی از محققان قاعده ای دارند مبنی بر «تقدیم توثیف یا تعدیل بر جرح» است. این التزام، گاهی بر این اساس استوار است که بسیاری از جرح های قدما، ناشی از انگیزه های اعتقادی بوده است؛ لذا وقتی چنین جرحی با یک توثیق صریح در ثقه بودن راوی معارضه می کند، این احتمال داده می شود که آن جرح، ناظر به ضعف اعتقاد او بوده، نه عدم صداقتش در نقل روایت. اما این قاعده نزد ما پذیرفته نیست و بنای درستی ندارد. وقتی میان جرح و تعدیل تعارض واقع شود، این دو نظر با یکدیگر تعارض کرده و ساقط می شوند.

پرسشگر: ...

استاد: بحث بر در کفایت نیست؛ بحث در این است که کسی که جرح می کند و می گوید «ضعیف جداً»، منظورش این نیست که «چون امامی نیست، ضعیف است». اگر امامی نباشد، می گویند امامی نیست. عبدالله بن خدّاش، امامی است و کسی در امامی بودن او تشکیک نکرده است؛ لکن تضعیف شده است. نجاشی نیز شخصیتی کم اهمیت در این فن نیست، بلکه خریّت فن است؛ وقتی او شخصی را «ضعیف جداً» می خواند، نمی توان به سادگی از جرح او بی اعتنا عبور کرد.

راوی دیگر، صالح بن عبدالله خثعمی است. این راوی با قید «خثعمی»، توثیقی ندارد؛ ولی صالح بن عبدالله به طور مطلق (بدون قید خثعمی)، از کسانی است که ابن ابی عمیر از او روایت کرده است و این امر موجب وثاقت او می شود. حال، اگر اطمینان حاصل شود یا قرینه ای وجود داشته باشد که این دو نفر (صالح با قید و صالح بدون قید) یک شخص هستند - مثلاً اگر بتوان ادعا کرد که نام مطلق «صالح بن عبدالله»، به «صالح بن عبدالله خثعمی» انصراف دارد - در این صورت، وثاقت او نیز ثابت می شود. وگرنه، «صالح بن عبدالله» غیر خثعمی، تنها در همان جایی که ابن ابی عمیر از او نقل می کند برای ما قابل توثیق

است و اگر «صالح بن عبدالله» مطلق باشد، در جایی باشد که ابن ابی عمیر از او روایت نکرده، وثاقتش برای ما محل تردید است.

به هر حال، این روایت در مجموع از لحاظ سندی تام نیست.

پرسشگر: اگر یک رجال شناس بسیار سخت گیر باشد و بسیاری از راویان را توثیق نکند، تکلیف چیست؟
استاد: باید دید آن سخت گیری از چه نوعی است و مبنای آن چیست؟ به عنوان مثال، برخی به تضعیفات ابن غضائری اعتماد نمی کنند. یک دلیل این است که گفته می شود تضعیفات او غالباً مبتنی بر ظنیه است و بر مبنای روشنی استوار نیست. دلیل دیگر آن است که اساساً انتساب کتابی که این تضعیفات از آن نقل می شود، به حسین بن عبیدالله غضائری، ثابت نیست. افزون بر این، حتی اگر انتساب کتاب ثابت باشد، بر اساس تتبع و بررسی، مشخص شده است که حسین بن عبدالله غضائری، در تضعیف کردن، متسرع در تضعیف است؛ یعنی با یافتن کوچک ترین نکته ظنی، به سرعت حکم به تضعیف می نموده است. لذا، به دلیل همین تسریع در تضعیف، اگر تضعیفات او با یک تعدیل در تعارض قرار گیرد، به آن تضعیفات اعتنا نمی شود و به تعدیل عمل می گردد؛ زیرا تضعیفات ابن غضائری، کلاً از اعتبار ساقط شده است.

روایت پنجم

روایت دیگری که از این مجموعه روایات وارد بر عدم حجیت خبر ثقه در موضوعات خاصه می شود، مرسله ابن بکیر است. مضمون این روایت نیز شبیه مضمون همان روایت صالح بن عبدالله خثعمی است:

بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زُرَّارَةَ وَمُحَمَّدٍ وَأَحْمَدَ ابْنَيْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «فِي امْرَأَةٍ أَرْضَعَتْ غُلَامًا وَجَارِيَةً قَالَ: يَعْلَمُ ذَلِكَ غَيْرُهَا؟ قَالَ: لَا قَالَ: فَقَالَ: لَا تُصَدِّقُ إِن لَّمْ يَكُنْ غَيْرُهَا»؛

از عبدالله بن بکیر از برخی اصحاب ما از امام صادق عليه السلام نقل شده است که درباره زنی که پسر و دختری را شیر داده بود [و ادعای رضاع میان آن دو داشت] سؤال شد. امام فرمود: آیا غیر از او کسی از این موضوع آگاه است؟ راوی گفت: نه. امام فرمود: در صورتی که جز خودش کسی از آن آگاه نباشد، سخن او پذیرفته نیست.

در این روایت امام صادق عليه السلام درباره زنی که ادعا می کند پسر و دختری را شیر داده، سؤال می کنند. حضرت می فرمایند: اگر کس دیگری در کنار او نباشد که شهادتش را تأیید کند، تصدیق نمی شود. تواند این روایت با روایت قبلی این است که زن در این روایت، ام ولد نیست. اگر خبر این زن پذیرفته می شد، آن پسر و دختر، خواهر و برادر رضاعی محسوب شده و تمام احکام نسبت رضاعی، بر اساس قاعده «يَحْرُمُ مِنَ الرَّضَاعِ مَا يَحْرُمُ مِنَ النَّسَبِ»، بر آنها جاری می گشت. این روایت نشان می دهد که خبر واحد این زن در این موضوع، پذیرفته نمی شود.

روایت ششم

روایت ششم از همین مقوله از روایات، روایت عبدالله بن جعفر در کتاب قرب الإسناد است:

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرٍ عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ صَالِحِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْخَثْعَمِيِّ قَالَ: «كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام أَسْأَلُهُ عَنْ أُمِّ وَلَدِي ذَكَرْتُ أَنَّهَا أَرْضَعَتْ لِي جَارِيَةً، قَالَ: لَا تَقْبَلْ قَوْلَهَا وَلَا تُصَدِّقَهَا»؛

از صالح بن عبدالله خثعمی نقل شده است که گفت: به امام کاظم عليه السلام نامه ای نوشتم و از او درباره ام‌ولدی پرسیدم که گفته است: من برای تو دختری را شیر داده‌ام [یعنی او را با فرزندت محرم کرده‌ام]. امام نوشت: گفته‌اش را نپذیر و او را تصدیق نکن.

سند این روایت تا صالح بن عبدالله خثعمی مشکلی ندارد و رجال آن ثقات هستند؛ ولی همان طور که در روایت قبلی گفته شد، وثاقت صالح بن عبدالله خثعمی ثابت نشده است.

راوی در نامه ای به امام کاظم عليه السلام از ام‌ولدی سؤال می‌کند که ادعا کرده دختر بچه او را شیر داده است. حضرت در پاسخ می‌فرماید: «سخن او را قبول نکن و او را تصدیق منما». این روایت نیز دلالت بر این دارد که خبر واحد این زن، با اینکه خودش ادعا می‌کند که آن دختر را شیر داده، قابل قبول و اعتنا نیست. معلوم می‌شود خبر واحد از موضوعات، قابل اعتنا نیست. البته احتمال یکی بودن این روایت، با روایت سابق نیز وجود دارد.

پرسشگر: ...

استاد: قرینه بر این امر وجود ندارد؛ اگر صالح بن عبدالله خثعمی آن قدر در کتب روایی مشهور بود که با ذکر نام مطلق صالح بن عبدالله، ذهن به او منحصر می‌شد، این ادعا قابل قبول بود. اما اگر او راوی ای است که مثلاً تنها دو یا سه روایت در کل روایات ما نقل کرده، در حالی که صالح بن عبدالله بدون قید خثعمی نیز زیاد داریم، از کجا معلوم است که آن نام مطلق، به این شخص انصراف دارد؟ دلیلی بر این انصراف وجود ندارد. دلیلی بر اتحاد صالح بن عبدالله مطلق - که ابن ابی عمیر از او نقل کرده - با صالح بن عبدالله خثعمی وجود ندارد.

روایت هفتم

روایت دیگر، که روایت هفتم از این مجموعه روایات وارده بر عدم حجیت خبر ثقه در موضوعات خاصه می‌شود، مربوط به عدم نفوذ شهادت زنان در نکاح و طلاق است.^۲ این روایات بیان می‌دارند که: در طلاق، شهادت زنان مطلقاً پذیرفته نمی‌شود؛ چه مردی همراهشان باشد و چه نباشد. در نکاح، شهادت زنان پذیرفته نمی‌شود، مگر اینکه مردی همراهشان باشد.

از این روایات، می‌توان بر عدم حجیت خبر واحد چنین استدلال کرد که روایات می‌فرمایند شهادت زنان در نکاح «إِذَا كَانَ مَعَهُنَّ رَجُلٌ» (اگر مردی همراهشان باشد) قبول می‌شود، معنایش این است که شهادت آن یک مرد به تنهایی، برای اثبات نکاح کفایت نمی‌کند؛ زیرا اگر شهادت رجل واحد ثقه کفایت می‌کرد، دیگر لازم نبود که شارع بفرماید «شهادت زنان در

۱. همان، ح ۴.

۲. از جمله: «عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُمَانَ عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ شَهَادَةِ النِّسَاءِ فِي النِّكَاحِ، فَقَالَ: نَجُوزُ إِذَا كَانَ مَعَهُنَّ رَجُلٌ، وَكَانَ عَلَيْهِ عليه السلام يَقُولُ: لَا أُجِيزُهَا فِي الطَّلَاقِ»؛ از حلبی از امام صادق عليه السلام روایت شده است: از آن حضرت درباره شهادت زنان در عقد ازدواج پرسیده شد. امام فرمود: شهادت آنان در ازدواج پذیرفته است، به شرط آن که همراهشان یک مرد نیز باشد. و علی عليه السلام می‌فرمود: من شهادت زنان را در طلاق نمی‌پذیرم؛ [وسائل الشیعة؛ کتاب الشهادات، ب ۲۴، ح ۲]

صورت انضمام به مرد قبول می شود؛ همان شهادت مرد به تنهایی کافی بود و انضمام شهادت زنان، هیچ تأثیر و نقشی نمی داشت.

از طرف دیگر، اینکه شهادت زنان متعدد ثقه به تنهایی پذیرفته نمی شود، می تواند کاشف از این باشد که شهادت رجل واحد ثقه نیز پذیرفته نمی شود؛ زیرا حداقل، شهادت دو زن می تواند در برابر شهادت یک مرد قرار گیرد. البته این نکته دوم ممکن است محل ایراد قرار بگیرد، ولی نکته ای قوی و قابل استناد است. خلاصه استدلال این است که اگر خبر واحد در موضوعات، قابل اعتنا بود، می بایست شهادت یک مرد ثقه را در موضوع نکاح می پذیرفتیم و دیگر انضمام شهادت زنان به او لازم نبود.

روایت هشتم

روایت هشتم از این دسته روایات، روایتی است که شیخ طوسی در تهذیب با اسناد خود روایت می کند:

عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ أَبَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَنَانٍ (أَوْ سُلَيْمَانَ) قَالَ: «سَأَلْتُ عَنْ امْرَأَةٍ حَضَرَهَا الْمَوْتُ وَلَيْسَ عِنْدَهَا إِلَّا امْرَأَةٌ أَتَجُوزُ شَهَادَتُهَا؟ فَقَالَ: لَا تَجُوزُ شَهَادَتُهَا إِلَّا فِي الْمَنْفُوسِ وَالْعُدْرَةِ»؛

از عبدالله بن سنان (یا سلیمان) نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام درباره زنی پرسیدم که هنگام مرگش فقط زنی دیگر نزد او حاضر است. آیا شهادت آن زن پذیرفته می شود؟ امام فرمود: شهادت او پذیرفته نیست، مگر در مورد کودک تازه متولد شده (منفوس) یا دختری که بکارتش از بین رفته (عذره).

در هر دو صورت که راوی عبدالله بن سنان یا سلیمان، سند این روایت صحیح است و راویان آن ثقات هستند. در این روایت مضمرة، راوی از امام علیه السلام درباره زنی در حال احتضار سؤال می کند که تنها شاهد او، یک زن دیگر است؛ آیا شهادت این زن نافذ است؟ حضرت می فرمایند: شهادت او نافذ نیست، مگر در دو مورد: «منفوس» و «عذره». «منفوس» یعنی زنی که در حالت نفاس (پس از زایمان) است؛ یعنی شهادت یک زن - مانند قابله - بر ولادت یک نوزاد از زنی دیگر، پذیرفته می شود. «عذره» یعنی مسئله بکارت. اگر یک زن شهادت دهد که دختری پس از ازدواج، بکارتش زائل شده، شهادت او پذیرفته می شود. اما در غیر این دو مورد، شهادت زن واحد، حتی اگر ثقه باشد، پذیرفته نمی شود. این نیز دلیل دیگری است بر اینکه خبر ثقه واحد در همه موضوعات پذیرفته نیست.

روایت نهم

روایت دیگر، روایتی است که شهید در ذکری روایت می کند:

عَنِ ابْنِ أَبِي قُرَّةٍ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى عليه السلام «فِي الرَّجُلِ يَسْمَعُ الْأَذَانَ فَيُصَلِّيُ الْفَجْرَ وَلَا يَدْرِي أَطْلَعَ أَمْ لَا غَيْرَ أَنَّهُ يَظُنُّ لِمَكَانِ الْأَذَانِ أَنَّهُ طَلَعَ، قَالَ: لَا يُجْزِيهِ حَتَّى يَعْلَمَ أَنَّهُ قَدْ طَلَعَ»؛^۲

۱. وسائل الشیعة؛ کتاب الوصایا، ب ۲۲، ح ۷.

۲. همان؛ کتاب الصلاة، ابواب المواقیت، ب ۵۸، ح ۴.

از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلام روایت شده است: درباره مردی که صدای اذان صبح را می شنود و نماز صبح می خواند، در حالی که نمی داند آیا فجر طلوع کرده یا نه، فقط گمان می برد به خاطر اذان که فجر طلوع کرده است، سؤال شد. امام فرمود: نمازش کافی نیست تا بداند که فجر واقعاً طلوع کرده است.

این روایت، مربوط به شهادت مؤذن است. اسناد شهید در ذکری به ابن ابی قره، اسنادی مرسل است؛ لذا ضعف این روایت از لحاظ سندی، محرز است.

البته در موارد دیگر، روایات متعددی وجود دارد که اگر مؤذن اذان گفت، به اذان او اکتفا می شود. نکته این امر این است که وقتی مؤذنی اختیار می کردند، مؤذن ثقه اختیار می کردند. یکی از مواردی که مردم در مساجد بسیار به آن توجه داشتند، مسئله مؤذن بود و همانطوری که امام جماعت را شخصی عادل انتخاب می کردند، هر کسی را نیز برای اذان گفتن انتخاب نمی کردند؛ بلکه کسی را برای اذان گفتن انتخاب می کردند که ثقه باشد. اینکه در این روایت آمده است که به اذان مؤذن اکتفا نمی شود، وجهش این است که او ثقه نبوده یا غیر امامی بوده است؛ زیرا در بین اهل سنت، اذان قبل از طلوع فجر برای نماز شب، رایج است. برخی از مذاهب اهل سنت نیز فجر کاذب را (نور ستون ماندی که پیش از سپیده حقیقی در آسمان ظاهر می شود) در طلوع فجر کافی می دانند، در حالی که ملاک شرعی، «فجر صادق» است که همان نور پهن شده در افق (الخیط الأبیض) می باشد. شاید به این لحاظ، حضرت فرموده اند که اکتفا نشود و باید علم پیدا کند.

بنابراین، این روایت را نمی توان دلیلی بر عدم حجیت خبر ثقه در موضوعات دانست؛ زیرا این احتمال وجود دارد که چون مؤذن مورد سؤال، ثقه نبوده، حضرت فرموده اند به اذان او اعتنا نشود.

البته احراز وثاقت مؤذن، لازم نیست؛ به دلیل اینکه خود اینکه شخصی مؤذن است، اماره بر وثاقت اوست؛ زیرا عادت مردم بر انتخاب فرد ثقه برای این منصب بوده است؛ لذا در روایت دیگر، گفته شده که به اذان او اطمینان می شود. پس چرا در این روایت، به خبر این مؤذن اعتماد نشده؟ ظاهر این است که حکم امام نه به لحاظ عدم اعتبار خبر ثقه، بلکه به لحاظ وجود تشکیک در وثاقت این مؤذن خاص بوده است. در نتیجه، استدلال به این روایت، استدلالی ضعیف است.

روایت دهم

مرحوم شیخ طوسی با اسناد خود از صفار روایت می کند:

بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ زِيَادٍ قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الْمُطَلَّغَةِ يُطَلِّقُهَا زَوْجَهَا وَلَا تَعْلَمُ إِلَّا بَعْدَ سَنَةٍ وَالْمُتَوِّفَى عَنْهَا زَوْجَهَا وَلَا تَعْلَمُ بِمَوْتِهِ إِلَّا بَعْدَ سَنَةٍ، قَالَ: إِنْ جَاءَ شَاهِدَانِ عَدْلَانِ فَلَا تَعْتَدَانِ وَإِلَّا تَعْتَدَانِ»؛

از حسن بن زیاد نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام درباره زنی پرسیدم که شوهرش او را طلاق داده ولی او تا یک سال بعد از آن باخبر نشده، و همچنین زنی که شوهرش مرده ولی تا یک سال بعد از مرگ او اطلاعی نداشته است. امام فرمود: اگر دو شاهد عادل بیایند و شهادت دهند [به طلاق یا وفات]، عده ای بر آنان واجب نیست [زیرا از قبل واقع شده است]، و اگر دو شاهد عادل نباشند، باید از زمان آگاهی خود عده نگه دارند.

این روایت از لحاظ سند تام است؛ زیرا سند شیخ به صفّار تام است و سایر روایت نیز از ثقات هستند. محمد بن حسین بن ابی الخطاب و احمد بن محمد بن ابی نصیر نیز ثقة هستند. عبدالکریم نیز به این دلیل که احمد بن ابی نصیر از او نقل می کند تام است. حسن بن زیاد هم ثقة است؛ لذا روایت از لحاظ سندی اشکالی ندارد. راوی از امام صادق علیه السلام درباره زنی سؤال می کند که پس از یک سال، به او خبر طلاق یا وفات همسرش را می دهند. حضرت در پاسخ فرمودند: به آن خبری که پس از یک سال رسیده، نباید اعتنا کند، مگر آنکه دو شاهد عادل بیابند و خبر دهند که در این صورت دیگر عده بر آنها لازم نیست؛ زیرا یک سال پیش این اتفاق رخ داده و عده شان به پایان رسیده است. اما این حکم زمانی است که دو شاهد عادل بیابند و خبر موت یا طلاق را بیاورند. پس معلوم می شود شهادت یک راوی کفایت نمی کند.

البته این روایت، بحثی دارد که ان شاء الله در جلسه آینده انجام خواهیم داد.

و صلّی الله علی محمد و آله الطّاهرين

مؤسسه حفظ و نشر آثار آیت الله اراکی